

گرگ نیکوکار



زهانه وهابی

می‌گیرد. این یعنی دوره‌ای خوش برای خیلی‌ها شروع شده بود و هیچ‌کس نمی‌دید که قوی‌ترها نیرومندتر شده‌اند و گستاخ‌ها پرروتر هیچ‌کس متوجه نشد که ترسوها ترسو تروبی سروصداها کم و بیش لال شده‌اند. حالا نوبت جغد است تا حکمرانی وحشت را آغاز کند!

زمستان از راه می‌رسد و گرگ که پزشک شده است به جنگل باز می‌گردد اما کسی به مطب او نمی‌رود چون جغد به همه می‌گوید: «گرگی که درمان می‌کند، گرگی است در لباس میش!»

«گرگی» در جنگلی زندگی می‌کند و از پدرانش آموخته است باید مراقب آن باشد.

«گرگی» زوزه می‌کشد و با ترسی که در دل دیگران می‌اندازد، آن‌ها را از خطر دور می‌کند. او حکمران جنگل است. جغد این رانمی خواهد! پس به گرگ می‌گوید که بهتر است برود و دنیا را بگردد و یک کار درست و حسابی یاد بگیرد تا جانوران دیگر از او نترسند. گرگ تصمیم می‌گیرد که خودش را عوض کند و از جنگل می‌رود. اما آیا با رفتن گرگ، صلح به جنگل می‌آید و ترس از میان می‌رود؟

زمان زیادی از رفتن گرگی نمی‌گذرد که جغد آمدن دوره‌ای زربین را مژده می‌دهد: «دوره‌ی حکومت وحشت به پایان رسیده است و همه آزادند.» روباه با تأیید حرف جغد، در همان لحظه، مرغی را به دندان



گرگ نیکوکار

نویسنده: پیتر نیکل

مترجمان: توبا صابری و آرش برومند

ناشر: مؤسسه‌ی پژوهشی

تاریخ ادبیات کودکان، تاک، ۱۳۹۹